

صلف لازم اراد فاطمه زاده کشته امام ایثان باقی ماند است که تمکت کفت جعفر بن محمد کتم با اهل المؤمنین او مردیست
که عبادت از الاغرچه کرد و از طلب ملکت غلافت شغول بخدا کرد یعنی کفت میدانم که قوم غائل با مامن است از میانشون هیچکن
ملک حقیقت و قدر خود را امکن که امر و فرمان اشام نکنم یا شام اصبع نکنم مگر آنکه خود را از دغدغه خارج کنم محمد کو بد کرد و پس از
نظر منته و نار کرد پس جلا دی طلبید و کفت هیچکه از طلبید و مشغول بخون کفت با افسدم و کلاه خود را از سر بردا
علائم بست از برا بتوکه او را کدن بزیر و فرسناد از حضباً مخضرت و من خود را بآباد رفضاً بخانه رسابندم دیدم بینهای او حکت
سبک کرد و ندانستم چه میخواهد پس دیدم فصر بمحکت دزامد مثل کثیف در دریا یا که طوفان و باد شدیدی باور سدانگان منصون بیرون
دوید با سرپناهی به که و دندان های او هم مجنور داشتند اینها یا وانم در هر فت یک ساعت سُرخ و یک ساعت سُرمه میشد
و بانوی اینجا برآمد و بیخت خود را ندانید و زانو برابر از شکست مثل غلام در برابر افای خود بعد از آن کفت یا بن بیرون
چه چیز را از ده در این ساعت کفت اطاعت خدا و رسول و امیر المؤمنین یعنی منصور اذام افسوس کفت من توانخواه بودم رسول
اشتباک که هر چهار چیز که ذهنی زمین مجاوه کفت بجهت ناز انجامگز و دلخواه ایشان بینداز کفت ام از شاست در هر راب
حضرت صادق آنقدر و آن شد و من شکر و عده هن اکرم پس منصور رخت خواب طلبید و نافصف شب بیندازند
بریا لای هر از شکسته بودم خوش حال شد و کفت مرقا نهان های فوت شد را فضا کنم و نقل از برا بتوکم چون نهان خود را
کرد کفت هیچکه جعفر بن محمد را طلبید و خواستم با ازار کنم از دهای عظیم دیدم که بدم خود همه این خانه را از وکره نهاد و
قلب بالا بخود را ابا الای فکر علب زیرین خود را بزیر فصر کنار که بزیران نصیح بله یعنی هیکتایی منصور خدا بی تعالی مراجعت
است امر کرده که اکر دنبت با پی عکس افقه بی ادب که خانه ای از ابا ایچه در اوست خروج پس هوش از سرمه پید و لعنتی ام بلت
در آمد و ایچه دیدی بدل دن شعور و اختیار از من صادر شد اسکندری کفت اینها عجیب نیست چه نزد اوست از اسماه خدا و
پیغمبران و ملائکه و دعا های اینچه که اکر بخواهی اند برشب مثل بقدوش بیشود و بروفا اکر بخواهی اند مثل شب قارشود و اکر بزیر لیها
بخواهی اند خشائش شود پس بعد از چند بذوق خصت خواستم که بدیدن او بروم و اذن داد چون رفت و سلام کردم و عرض کردم بحق
جد خود رسول خدا این نقلیم کن اند عاز از تعالیم نمود دعای طولانی که در همچ من ذکور است و در خصوصیات طبی ماظط بشد
معترض و ایت کرده از نفس بن بیع از پدر دش که منصور بذوقی هر اطبلید و کفت همی بیعنی هم بوزاده از این جهشی چیزی هم بخواهی این هر کس
کفت کیست از کفت جعفر بن محمد بخدا داشت از اسکندری بعد از آن فایدی اطبلید یعنی سرداری و کفت نامزد پسر بعده بیه
و علی الغفله بزیر بآتشون خود بخانه جعفر بن محمد و سرافراز سرپریش موسی بن جعفر اعبد اموده از برای این بیاورد پس از که
کرام از نزام بود فرو اسوار شد و آنده شد و چون داخل مدینه کرد بید و بان حضرت خبر را از ندان امکرده که دو شتر از دند و برقی
خانه ای از حضرت بستند و اولاد خود اس سبل و موسی مجدد و عبد الله زاده ای اجمع نموده در بخاری بدعاصمشغول کردند با و نصر کوبد که
موسی بن جعفر را که از برای این که ای قاید با اکنایی که هر ایش بودند ریختند در خانه و نکاهو هر طرف کردند قاید کفت
سرابن و دو نفر که ایستاده اند بزیر دارید پس بزیر بند سران دو شتر را بر کشتند چون رفتنند بزد منصور و توپر سرها را دند بشیش
آن ملعون سر زیر کردند دیدند و سر شتر میباشد منصور کفت چیست اینها قاید کفت چون داخل اعطاق کرجعین بخواهی
بودند سر بچیخ امد و دنیا در نظر میارشد و دتفرا ایستاده دیدم خیال جعفر و موسی کردم سر ایثان را بزیر او را منصور
کفت پنهان بدارید این نقل را از بقیه مکوثه دنیا هنر نکفیم تا آن ملعون بزد بیع کوید از موسی بن جعفر اند فارا خواستم خود را
جای بود و از اذاعلیم نمود و ما کی انجایت خالد برعکی و ذیر دراهم از بود و بقطین پدر علی کوید بقا یا بستی از خواجہ بک من

وچون سیداں
شہل

بھی بن

۳

توكلاها تکرر للعنديق الغرر ويرجعون من شفاعة نافذة مسأله ومن آثارها فلذا ودر منافع كثيرة ملقة
انه معلوم ان صادر ذلك مقتضى نقل شد لک ما زاد بعدها اذ اولین المقربين ذئبوا اصحاب حدیث جمع کرد انه مرد عائقه راست کو ازدواج اتفاق
انه نام بچهار هزار کسر زای بالخلاف که در عقیده و مذهب داشتند شخص غایب مرد مروت نقل پیکر دان و میکفت حدیث خبر
الجعافر و علي بن غراب سیکفت حدیث الصناديق جعفر بن سهل و عبد الله بن مبارك مفق خراسان مدع کرد اینجا ابراهیم کفت که
لست با جعفر فوق الدفع والدفع عناء اینما الاشراف ارض قلم انت شفاء خانجات المدع مرقد ولد شاهزادیه وابو نعیم قد
حلبه کفت که اینا هر حدیث و فقهاء اعلام از اور زایت کرد او اخذ علم عنده امیل عالم کن این مشبه بن خجاج و سفیان ثوری
و بن جرج و عبد الله بن عمر و دروح بن القم و سفیان بحیریه و سلیمان بن بلال و اسماعیل بن جعفر و حاتم بن اسماعیل و عبد الغفارین
أختار و عہب بن خالد و ابراهیم بن طهان و دیکری از علماء امّلسته کنه روی عنہ مالک والشافعی والحسن بن صالح و ابو ابی
الخطبی و عمرو بن دینار و احمد بن خلیل و مالک کفت که مارأت عرب ولاذن تیعت خاطر عالمیں پیر افضل من جعفر الصناديق
وابو عکس الله حدیث در لمش افزایی کفت که ابو جعیفه از ملامث او بود و مادر او در حبالة اینجات بود و محمد بن الحسن نہ از نلا
آنحضرت مودعیان علت منصور و ساریین عباس اخراجم ایشان عیکر دند و او نزید بکتابی چه غور سقا سرمه سال سقای
و خدمت اینجا برآورده ابراهیم دهم و مالک بن دینار از غلامان اینحضرت بود و نویزی ابو جعیفه نامد اینجا اینجات که حدیث
پیشواد اینجا بیهوده مدعی حصای خود نکر که بود و ابو جعیفه کفت ہاں رسول الله هنوز سن پیمانہ برسید که مخاجی این
تباشی هنوز بخلجین ایت اتلچون این حصای پیغامت نواستم تبرکت بان بحوم ابو جعیفه انجایی خود جسے کفت مخواست
با بن رسول الله اینجا خفت دست خود ایا الامم و فرموداں بشرط و بدن رسول الله است و بقول منکے اوز اوز عصای لکعب
بن قولی میکنے و نقاش و شباق فشی و فرقی این علیاء امّلست دن فاسی خود کفت این خالی بنت کفت احادیث و حکت
و فهد و موعظہ از موصوفان کلام ان کلید کجیه اسلیم کر دکابهای خود نوشت مانند قال جعفر بن محبث کدنا فال جعفر الصناديق
کذا و همین در کتاب حلیه و ابانه و اسباب المثلث و التغییب والزهیب و شرط المصطفی و فضایل القضا به و تاریخ طبی و
بلادی و خطیب چوار زمی مسند ابو جعیفه وغیران هر مظلوم که بخواهد مستند بسند غاطع نمایند اسناد بحفرین نیمی
و دعایا مفاؤد تمام امت از مخالفین و مؤلفین ازان اینحضرت نقل کرده اند منصور دعا بحق نیزیان اینحضرت کفت که ابو مسلم
مرهنی بخواست از تو سوال کنداز مدفن اپر المؤمنین علی من تو قفت کردم ندانستم که میدانی یا نمیدانی هنوز در کتاب علی
نوشتہ اند که ظمیور قبران بن رکان دعید عبد الله بن جعفر هاشمی مشود منصور دینیان خوش حال شد بعد از اینحضرت
صادف همیشگان را ظلم نمود و خبره ادین منصور کفت هو الصادق و بعد از آن شایع شد دینیان عدم اتفاق اینحضرت
صادر و کلیو و دایت کر که از کلو تابعه که داخل مدینه شدم و معرفت باهن امر امانت ندانستم فتن محمد پیغمبر و پرسیدم
از جمیون غریب که عالی این طبقه بکیت کشت عبد الله بن الحسن چون داخل شدم بر این دیدم مرد بکیت معتقد و مرتاض و اینجا
و دریافت داده ظاهر و اشکار است سلام کردم کنتم کلو تابع پرسیدم چه حاجت داری کفت مثائلی خندان شما بخواهیم
کشت پرمه که این دید کنتم اول تر قادم کفت پرسیدم کم مردی نیش را اطلاق خادم دست اهای سیان کفت باهن مشود
بعد از دید کنتم این یک خلط بان کنم چه میکویی دوست خیزین کفت جمیون ملائک کرد اند ای امام امّل بیت عبکنیم کنتم کشته تابع
و دخوت نکت نامی کشت حللا کت و پیک نام بخوبی و دیگر کنتم که تاجر میکویی دخوردن نبیند کفت علاوه است ای امام بخوبی
پرسیدم و کنتم این جملات بخانواده پیغمبر خود دفعه هم کوئید و داخل مجد شدم جویا دیدم پرسیدم کبت عالم این

۲۰

امثلات

اسپریا تھے میں اتنا

مثال نکه از اینها زاده تری پیش از خلاصه محتوی بیان کنند که همچوی مفهوم اینکه مالک حق خود را در مالکیت
 از خود باز نگیرد که ممکن است همانکه طبق قسمی از میکنید هم را باز و اینها همیشه که اینها خود
 دایت سکر که مسول خذاف و دفع نجیب نگردم مثل تبیخ که از عومن کرده اکنون از اینها باید اینها را باز
 بر صلاح است و اگر ظاهراً مشرف و مضر بیمه را باز و مسند از برای اینجاست همچوی خدا با وکیل خبر و معاشر است
 بیهوده بیان کرده باید همچوی خذاف باز از اینها باید اینجاست همچوی خدا با وکیل خبر و معاشر است
 همچوی خذاف نجیب نیز فرض اقل شکر و اینها باید اینها شکر که از اینها شوهر امده خود را فاضل که نفقة همین مسند
 اضطراری که از اینها شوهر امده که بد و مرضی از اینها خواهد که من دیگریش وزاده ام و مالک شکر نیز همین مسند
 با این قاعده خارج و ظالست با غایل عرب خواست لایک بکوشید ظالست کل مسلمانان شما از ظالم خواست و اگر بکوشید غایل است باعزم
 همچوی کرد امید و همچوین اگر ممکن کند بسند و بطلان زیاده بر ثبت دیگران که اگر تمام خالی از امداد و منقطع از دنیا باشند لعنی
 بالغه نداشتند باید این مصدقات که خذالاهم کرده باست غایل اجر و ثواب بیان مفترض خوده از ذکر و کهادت و مذکور است
 بتصدقات از طلاق و نفره و خرما و بون و کنتم و جویش و کار و کوسن و غیره اگر بکوشید همچوی مصون برسانند
 تاب خذاف است پنجه از افشاء جمال خذاف این خود نظر و عزیز بیان شکر دید و ناسخ از این منسوخ و محکم از مشاهده و موافق از این
 رقت نموده بکوشید بن کجا خیل از سلامان پنجه که از مملک خواست که بجهیز کر ذاته شد باشد و غذاه امدو و همچوی این
 بکشند از برای این و همچوین داد و پدر او و پوئیت پنجه بیلت مصروف است اجلیع علیه این الانفع و عزیز و صریح و بیکر
 هب نکر و اعدا ایان و همچوین دو الف زین بنت بود که خذاف و داد و داشت ذات و اسباب سلطنت از امامتیاف و همدمشان و
 خارب عالم ابا و عطا فرورد کسی اوزاعیب خود پر اینجا از خذاف بسید و بادا بهی متاد بتویید و برآورانه و نوافی از این
 نائید و هرجه عنده ایند و برشما مشتبه شد با اهلش فاکلاد بین اینکه نزد خذاف مدع و بناشید و بعد صد و طلب کردن حلمه
 نه منسوخ و پنجه کردن حلال از حرام و فهم از مشاهده بکوشید و جمل از این برای اهلش بکشند بود که اهل جمل اینها با اهل علم کشند و
 نزد خوده و فوکه کل ذهنی علم علم و در اینجا از خذاف نام حسن عسکری نقل کرده از حضرت صادق آنکه در فتنه ای اینها
 القیاط ای اینها مزود بعنوان از اینها باید لازمت باشد که بکشاند مادا بمحبت فوکه بساند همان را بمحبت فوکه
 شاند مازا از اینها مثاب است هوا و هوس خود نهانم و هلاک شویم و با اینها بای خود موافق است کنیم چه که مثاب است کنیم مواد و همچوی
 خود زاده ای خود را بپسند که از مردم عوام انسان شنیدم که اور اتفاقیم و تو صیغت میکشند خواست از اینها
 بطریق که مرا اذنشناسد اینکه قد کرد و محل اینکه روزی اور ادبم و تجاهی که جمیع کشوری بروند از اینها
 نعمه بودند از عوام انسان ازادل و اقباش بیان نمودند و در اینجا ای ایشان و صورت خود را ایشان مکریچهان خود نداشته
 چه عصکر بیع پنهان میکند بیان که این طریق ای ایشان میباشد بجهت بجهت ایشان من از عده عصکر که نا اینکه معاوقت
 کردار ایشان را از اینها منکرت و مردم هنر از سرافناشیدند و من هنر از عقب ای دفتر ای ایشان را ای که در فتی سید بدلگان خیانی
 خویش نوشت اصحاب دوکان خالق شدند و مکرده نان دزدید و در زیر چامه خود بمان نمود من بجهت کرد و پیش خود داشتم
 شاید معاامله مانند که معاہد اینهم و این انجام کند شت و بدگان بقال رسید و اینجا هنر تو متفق کرد و این این فاعل نموده بعد از این
 مذکور بیع پنهان نمایند و پیش خود داشتم شاید معاامله باشد باز کفت اکن معاامله بودی پنهان جات بودی بفاضل کردند و پنهان
 بروند ایشان پنهان باید ای ایشان اینکه کنندست بر پیلوی عیین ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان

حسن بن حسن
وابن ابراهيم بن حسن وفدا ود
حسن وعلي بن حسن سليمان
بن داود بن حسن وعلي
ابن ابراهيم بن
حسن

اینمه بصیحت کمن میکنم باين غلام باز فاید نکند سودی بخواه او برو و دشکست بخورد و بکریزد و کشته شود صاحب
 بهدلان بعده باعلم و بکر باز کشته شود بزبان و منفرن سو دلشکر شاکر این پرسخن ما بشنو ده زان وقت متولی خواست
 شود و از ایشان امان بگیره ناجات یابد پس پدرم متغیر شد بخواست و میکفت خدا کایت میکند از قو و مقصود نوازان
 بازداشت مردم است لاجماع بر من بازار جناب فرمود بخلافتم در نظر نداشت مکر بضیحه شخخواهی و بمنکت که بقدر رفوه
 نلاش کم پس براه اناناد پدرم و رخت خود را ان عصب میکشید بزین باز اخصرت از عقب اولاد و کفت سخن بیک ماند که بتو
 نکشتم عال میکویم که از پدرم محظی باشی که هم عم تو هم خال تو میباشد شنیدم که میکفت فویر ادراست کشته خواهیم بود
 حال اکرم الطاعن کنید چه دفعه این مکر و مر ابطريق خوشی ز خود بکنید بهتر است که بخواهند از شکار نهاد
 در حرم و در جان و مسلط بر عالم جهاد است از خدمت بخواهی اسکم که مذاکم جانمود را او لا خود را وعدت تین خلق زادیوی خود
 و من در نصیحت تو خیانت و خود را باری نکردم پس در نهادت بچه عالم و خشم رفتیم و بدست وزیر پیشتر نکشته که رسولان بجهت
 دو اینقلاب مکنند و بیدر و عووهاي مر اکرم فتنه دوزخ کشیدند و در محلهای برق و شکر مردم میبدیدند ایشان این دیدناد که
 مصلق و اذاشند که مردم ایشان را دشام دهند لیکن مردم رفتند که مدنده خواهی نکشند و آنان باما او وعده ددم مسجد سپه و هدف
 حضرت صادق ع برین امدوی پیشتر داعی با دکتر افتابیه بود و بزین میکنید تا از در مسجد ایشان بحریل در کامد و کلعت
 خدا بر شما بادا همچرا انصان اس من به این حمد شاهابود بار سول خدا و باین طبق بیست کردیدیا از بخدا فهم که عیسی بودم ولیکن مطلع
 شدم و فضی الله اجازه نتوان کرد بعد از این بکای اغلا ایاکر و بکنای بیک را بدلست کفره پاره شد و فانه شد و در آن
 بزین میکشید و هر چهرت خانه خود شد و بدست شبانه رفعت بکرد و شب روزگاریه میکردند از اینکه بر او ترسیدم و داد
 بعاهن خواست سرخون را پیش بر در محل عبد الله بن الحسن کوید و شاهان اماعنه شدند و دنبت باز جناب بازدید
 که مدنده ایشان ایشان را دند و حضرت بخلان خود مراجعت کرد و هنوز بیفعی بزید بود که این فرشان را خدا مستلاجلا عظیم نمود سر ایشان
 بزین زودان او شکت و مردم پنديه را بیفکه کردند که محمد رب عبد الله احواله حضرات مطلع شد و خبره از
 که مده زاده شد مکر چهار پنج فقره ایشی هفت فقره ایشند که بخود خروج کرد و مردان بخود خواهند و من بزین بیست کردم و نخلم ایشان
 بیست آنده فرقی نه افشاری فند عیف نکرد فیضی بن نیدر اصحاب شرط خود بخود بمشورت ایشان بدلست فرستاد ایشان
 حضرت صادق ع پیش از خانه نکشند که اورده ایشان جنابر او در بر ایه او بازداشتند علی بن نیدر کفت باز حضرت ایشان
 ہنی سلطان شونا شوی ای خضرت بیو دمکنی عیسی نازه میبوث شد بعد از بخی بن عبد الله محمد کفت و لیکن بیست
 نایمین شوی بر جان و مال و اراده خود و بگلیم چنگی و زینی هم بر قوییست ای خضرت خرمود من مرد جنگ بیستم و پیش از این بر
 گفتند و اورده ایشان ساید ای ایشان برسی امدو شنید و فی الحقیقه بخوبی را تقدیم چه چاره کندای فرنزید برادر جوانان را در خود
 جمع کن که از این کارسازی عیشود محمد کفت سال من و تو زدیت هم آیت ای خضرت فرمود من شامده که با تو معاصره کنم
 با اقتداء جویم در امری که طالب ایشان بخیلکشی خلکشی چانه بیست و باید بیست کوی حضرت فرمودایی پیش از نه قوت کرد
 کاری و نه کریخت ای ایشان کاری ای ایشان و چندین بار لام میشود بین بیتن بخرا ایله ضعف و کالت نهیم
 دعیال چندین بار سعی اصرار میکند ای ایشان دفعه های زیاد نکت هر چهارم تراجمداقم میدهم و بخود حرم و فرات که کاری نکری
 سیل نومادر میافت بیفیم کشت با ای ایشان ابوالدعا ایشان مرد کفت ای ایشان میشه است پیش از من چه بخواهی کشت بخواهی
 بزین کفت ایشان که بخواهی میسر عیشود و بخدا فهم ابوالدعا ایشان مرد کشت بخواب بیته باشد کفت بخدا فهم بیته بیهی



اکر بستانکار وی یخیر خواهی کرد پس اخضارت اباء شدیدی موده وان یکم بخت از اینها مکرم عبی بن زید کشت که بن زید
 او را از ندان خراب و پراست و دعویت ندارد خواهد کن بخت حضرت خلد بدهم موده لا حول ولا قوی الا ما گفته مران ندان است
 کفت بل بخلاف انتم نران ندان میکنم و بالاتزم عبی بن زید کفت بخلاف انتم اکر سخن که نماندند چشم
 یعنی که از پسر خاص میکردی که فراز بکی و قوان بیشتر که در منکامه بکر و فلان نام تو من کو سوک و من چنان ترا میخواست که اکر کسیع است
 به زید از عقب سر قجان دم میکنی مثل بزی که دم کشیده فریاد زده که او احیان کن و سخت کن برای او بعدها هفت
 که راهم میخشم که از سر انجام میخواهم برین روی و داخل وادی شوی سواری که در دست از هر آیت که نصف چوپانیه
 ضعف است میباشد است بمنادیان که میخواست و نیزه بیونده و فناوری در فونکر که و قوی بمشیر دماغ اشیاء و زانی و از اینها
 پس سواری دیگر کار کوچنایی ای ای ای عمار پرین مدد و دسته کبوان بافته دارد که از زیر کلاه خود از دنامند و شانه ای
 بسیار کلفت پریم و میباشد همان فاند است که راه خواهد کشت خدا ای ای ای حکم کشید یا ای عبد الله چنان که راهه و خطای نموده
 ای پسر ای پرسیع الجوت بر خواست و در پیش اخضارت ندو ای ای ای دوان دوان و زن زن زن زان ماموال ای ای ای ای ای ای ای ای ای
 سمعت کرد و دسته بخطه میگردید پرسیع عبد الله بن جعفر بر ای طالب والعدی دلیلیه مردی ضعیف و غایب بیو و بکشم او کوشید
 بود و یا مم نداشت و زمین که بر قدم او را ای ای دو شکشید بودند و ای فیضت خواستند او کفت ای چین برای این مردی ضعف
 غایب میباشد و باعثت لحسان تو محتاج تم کفت لای بذاید بعکت کنی کفت ای بیت من چه نفعی ای ای ای خواصل سود بخلاف انتم که
 نام یکم کنند نام من اکر فاما بایو پسند پس اصرار کردند و خنار شدی با وکفت دکت عین بن محمد زان ای ای ای ای ای
 بلکه با هم بیت کنم پس ای ای کردند لحظه زن ای ای ای سه پیل کفت ملایتو شوم بلکه نندی بضیحت که و حیفته ای ای ای ای ای
 دکت بر زاده فرمود غم کرد ام که دیگر ای ای ای کلمه حرف نزن همه خواهد بکنند سه پیل کفت ملایتو شوم نران بخلاف انتم میگردید
 که بیادت می بیکد که رفعتی مدم بخدمت پدیده شد علی و دو عامة نزد پوشید بود پس نکاه طولانی بی مودع بعد زان
 نخواز کرد چه چیز ای ای که در این دفتر میگیریه ای
 کردند بزغاله شاخ بیکد کردند و هنون تو مخواهند زد کفت ملایتو شوم این که خواهد بود فرمود عقیله که تو اینجا امند بامرا طلبی
 و فایل و امتناع عماش و مروفت که نظر کن با حول چشم که میشوم قوم و سلسله خود ای
 بخوبی امدوخواهند زیر نام خود زان بر خود خواهد کردند و چون اتفاقات را به بینی تجدید عهد خود ای ای و عصیت که که ای ای
 یافردا یا ای
 ای
 بعد زان اسم پیل زان بز کردند و حضرت راحیم کو و غلبه بخلاف ای
 بی سر ای
 ناناهه رمضان سیل پر شنیدیم که عبسی بن سیعی جلویی بر راه را است ای
 عبدالله بیرون ای
 پس پریلین مسویه فراز کرد و عدوی بن سیعی ای
 فرمود سوارا قل در ای
 بیت بر ای ای

انجمن

وامامت

جَنْدِيَةٌ

الله في علم من أهله سابق مجلس بنيت ونشتم
دد حرنقة أنا حوال ساعات لشمال مسام عليهم وسي كلم لابراهيم موسى بن جعفر عليهما السلام الصالوة والسلام
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين واللهم وفقنا لسماع ما ينزل منك يا رب العالمين كلامك العظيم الذي كرم بهن علوبانه
بتنا دم وفضل الأنسان على سائر الآيات بتعلمه ما لا يعلم والصلة والسلام على نبيه محمد المصطفى النبوي صلى الله عليه وسلم
الآم داشرفت من اصطفاه وأبعثه على كافة أرجاء الأرض والسماء والجنة أباً لآدرين سادة العزائم الذين مصراهم على الظلم وبثي
أحكام العذابين لآمرين صدق وآقام ددد من مجلس بني جهاد فضل است **فضائل أولي**
دد كفئت ولادت وبضوان مكادم أخلاقاً ندوة افاق ونصوص ذاته براماتان سروراً هيل وفاف وما دد انجذاب
جيده ببرقة كانت ونولان بخاب دومنيل ابوآدم ميان مكه ومدينه دو هفته صفر ١٤٩ هـ بقصد وبذلت مشتاز هرت
اتفاقات اتفاه دد محاسن اذابو بجهيز وبيست كرج كرديم بحضور حدادي عدن شاكر فرنزه موي متولد شدجون قتل ابو رسيد

پیش از میتوانید بیم در خدمت آن حضرت که رسول انجان چیزی امده که کوایا و صحن جمل من نزدیک شد و حالی از خود می بینید فتح
 حقت هم بندیدم و خود مزوده بودی که هیچ چیزی نداشت اخیر نکنم حضرت پیغمبر رخواست و داشت و بعد از مراجعت فرمود که خدا
 چیز را سالار کرد از این دو پیری از برای من زاده که بهتر کیست که مخدنا و ایجاد غموده بر روی نمین و چیزی مرد خواهد داشت
 که بخاطر این پیری هم که من مبتدام لیکن علم من با ان زیاده از خودش بود عرض کردم چه عرض کرد فرمودند که این کیفیت
 بدوی زمین امداد دستهای خود را بر روی نمین کنار دوسرخود را بجانب سماں بلند نمود و خرد دادم اور آنکه این علاوه
 رسول امداد فضی و میباشد ابو بصیر کوید که عرض کردم این چه علامتیست از بی یا امام فرمود در شی که نظره این مولود
 مبارک معتقد شد که من عقد لثود شخصی امداد زدن که نزد پدر و اجداد من نهادم بود و شریتی همین داد چنانچه پس در ولادت
 من نیز دادم بود و امر کرد بمثل اینچه با پیشان امکر که بود پس رخواست در نهایت خوشحالی با پیغام داد این کرامت خواهد فرمود و مجا
 نمود و نظره این ولود مبارک معتقد شد پیرزاد است مد میداد اذکار این صاحب اختیار شما و امام شما و پیشوای شاهزاد
 من است و بداین ای ابو بصیر نظره امام که من عقد شد و چهار ماه در این جاماند و روح در او افاضه شد ملک را خدای اذاد
 که نام او جوانست و بیان از وی اینکه میتوید عنت کلمه تیک می‌داند و عقل لا امیل لکلیاتیه و همینکه از سکم مادر بزرگ امد دست
 خود را بر زمین گذاشت در زیر عرش از جانب بت المرة بآن خود فنام پدر شرفان بن فلان ثابت شویزی کی
 خلقت خود که هر کنیده من هست و موضع سر یکی نه علم امین و حی من و خلیفه من نزدیک میباشد و در حق خود را در برگی
 که تراوست دار عقار دادم و بهشت خود را با عطا نمود و بعد خوار خود را در اسکن غود فرمود که در چشم خواهم سوزانید
 عذاب دشمنان نزدیکه دیدنی با او و سوت کامل و هم پیش از عدت خود را بر زبان این کناره سرخود را بجانب سماں بلند نماید
 جواب ندای حق تعالی را دهد و کوید شهید الله انه لا إله إلا هو والملائكة وأولو العیم الایه بعد از این خدای تعالی علم او لبی
 اخرين با باعطفانه و متحقق نیایت روح شود در شب قدر که نزدیک خلق است از او محظیه خوشی از ملائکه
 میباشد و بروح خلقيست اعظم از ملائکه همین بینی خدای تعالی میکوید تزل الملائکه والروح و ددرخایع مردیت از عیسی این
 عبد الرحمن از پدرش که خلقت حضرت باقی و دیم و حضرت جوانی بود در بر این حضرت ایشان انکویلی و بعد از حضرت فرمود یکدانیکله
 طفل کوچک بی ادم پیش بخورد و چهار پیش دام ز ایام که بخورد که کان کنیت بر غشود و از ادب خود را آنکه از داشت که داد
 دو عانه خود را شود بعد از این خدمت حضرت باقی عرض کرد از حضار کجر ابو عبد الله را نزدیک نمیفرمایی که بخت بلوغت
 و گیشه نزدیکی بر این حضرت کناره بود فرمود پیر مردی بوده فروش از اهل بربجی بید و عدد از میون نزدیک
 کرد و همین گیشه نزد کنیتی بجهة او خواهم خرید بعد اندیشید که این مخلصیم بر این چنان غرمه خبر داشم شمار اکران مرد
 بعد هفروش وارد شد برویلی همین صریح نزدیکی بر این چرید و چون نفتیم نزد او کنیت کنیت هایی که نزد من بود و فرمود
 و نماند است مکرر بجایی که بکی از آنها نهاد است از عیی کری و چون از دانه هارا پرسیدم از قیمة آن که بهتر بود
 هفتاد ایشانی که نیتیم بفروش اینچه صریح میباشد و عنید افتیم چه مکرر در اوست مردی خاص شنیکفت باز کنید لکیسا و به
 مه چیز است در این آن مرد کنیت بیست باز مکنید که اکنیتیه از هفتاد ایشانی که نیتیم که نخواهم که نت باز این مرد کنیت
 باز کنید چون باز نمودم و شمردم هفتاد ایشانی تمام عیار بود پس کنیت را کرفتم و بردیم نزد این جناب و حضرت مجید کیست
 بودند پدر خود پیر حمد که خدمتی ای افراد خود بجانبه چه نعام داری کفت حبیل فرمود در دنیا همیشہ و در اخرت
 نموده ای ابا کرمه با این حضرت میباشد پرسید چون باز است ای امال اند که از دست بوده فروشان چیزی نماید و نزد

کفت بیذشت طریق که مردمی نشینند از برای مقابله و خذلند که رکوبیش و مولی سر اوسنید و صفت ندادند او را از برای ناجی بخواست
و این مکرر اتفاق اش اداری حضرت با عتر اغفار نمود بنزد خود مجفر کرد که بزرگ افعا و بزرگ پر متولد شدند از همین اهل نبین مولی بن جعفر
بن نبی بن سلیمان دوایت کرد که هم حضرت صادق را درین امامت و ما جمیع فرمودیم و عرض کردیم مذاقبشویم شما باید بیش
دین نظام و مطهر و همچوک ز از مردم چاره نیست پر کفر ناوصیق و عهدی که مانند این بعد از خود بکوئیم و وصلت کنیم فرموداینها
او لاد من میباشدند و بزرگ ایشان بیو است که مدارست علم الحکام و فهم و تفاوت و شناخت اینچه مردمیان نحتاج باشند ولیکو
دین خود و حسن خلو و حسن سلوک نباشد کان خذل را در رازه از درهای علم و حکمت المیزبی و بکار آشت که از همه بهتر است
که ندان چیست نمود و انصلب او برع ایشان انت و علم مذایت ایشان و نور و هنر و حکم کشید و بهتر مولودی بهتر کوی کشید
و غلائمه خون هدم با وحاظت شود و اصلاح امر مسلمانان با وسیع و تفرقه باز بجهتیت مبدل شود و پوشاند با وبرهنه میان
و سپر کنند با وکر سنه را و این بآن غباء و هر ترسانی ای و باران وقت الهی با ونازل شود بهتر پریان و جوانان میباشد دنیافت
با وحداعشره او را پیش از آنکه بخلد کلیفت بر سر قول او حکم و سکون او علم است بنان کند اینچه زار و دم در اخلاف کند خیر
باشند عرض کردم او بزیر عجیب از دفعه همراهی و سکان از اذرا قطع خود بزید کوید بعد از سالهای بسیار حملت وسیع جفوردید
و عرض کردم مذاقبشویم دلیل بخواهد که مثل اینچه پدرست فرمود فیضیان فرمایی فرمود پدرم دندمانی بود که حال مثل این
کفتم هر کس زاضی شود در تو پیچیر جنایتی بعنی تو خیانت کند و اسرار شهاده افشا نماید برای عباد لعنت خدا پر خندیدن
جناب و فرمود بتو خبریدهم که چون از نظر خوبی برخواست امکم ظاهر این فرندهای خود و صیکت خود و عمل ای ایشان شریک
نمودم ولیکن دین باطن اینسته ای و حقیقی این میباشد و من رسول خذل را در خواب دیدم با امیر المؤمنین و ائمه شریعه
و عقائد و کتاب ایش عرض کردم چیست اینه لفظ فرمود عقائد سلطنت الهی است و شمشیر عزت الهیست و کتاب فرمود عصافیر
الهی است و ائمه شریعه کیم هم اینها بهم ایست بعد از این خلافت بعد از تو برقیه ندست علی هر کسان کاه فرمودی
بزرگ ایشان ای ایش خلاست که تو بسیر دلم فخرید بان مکن عاقل یا بشه و اکر خدا اینها کرد که ناشد علش ز از برای ای ای ای ای ای ای ای
و کفران نهت خدامکن و اکراز تو شهادت بخواهند اذ اکن که خدا بتعال مینه ملیان اهتمام کردن تو و الامانات الال ملها
و من اظلم من کنم شهاده عنده من الله و بدستیک دسول خلام و صفت ای
و بتفهم خدامکن و بحکمت و بحکم میکنند و هر کن خطا ای
میخ نهوده همین که ای سفر خود برکشی اصلاح امر خود نموده فارغ ساز خود ز ای
غیر اخواهی شد و اولاد خود را جمع کن و خدا ای
ای ای طالب و علی بن الحسین میباشد و هم اولین و علم و فصر و علم ای
کند مک بعد از چهار سال همین که ای مدت کنست ای
ان ذکری ای
خانشین شاکر خواهند بود فرمودند موسی بعد از ففات ای
حضرت کاظم و فرزندیت بیانی ای
منست و همان خادمه اتفاق اتفاق و دشیکی ای
مفصل بن عمر و دیت که عرض کردم خدمت حضرت صادق که ای ای

۳۷

۲۰۷

ندب پیشید بود و اینصاً در دعای پروار شاد نقل کرد که از همین وقت آن پدر کم شنیدم که بخواه
از اصحاب خود میرود که وصیت کنید بیشترین درباره فرزندم موسی که بعترانه مهدا و لاد من است و غلبه هم من عقاب مقام من است
نهجت خلاست بروخون بعد از من و در مناقب از زین یعنی اسباط اتفاق کرد که فرمود و قیمت که دیدم یعنی مردم بعد این فرزند من و اشاره
موسی همود اختلف کردند کوآه باش بمن که بتوکتم که بوسی توسعه تقصیری نداشت در من کامی که برادرزاده از عاد و رچاه اندلختند
شد بین برادر و در وقتی که مخوب خود را اتفاق کرد از برای پدر خود بعد از این همدا و لاد خود را طلبید و فرمود این فرزندم موسی
وصی او وصیاً و اوارت علم علیاً و شامد و کوآه بر اموات احیا بعد از این فرمود و سُنّت کتب شهادهم و کشیلون و درن از زاده
وقایت شد که فرمود خدمت حضرت صادق آنقدر است راست و برگش او لادش موسی بود و در پیش بعی و جناهه پوشید
بود من مودای فرادره بیار از برای من داد دری و همان و ابو عیمه و مفضل بن عمر و راشد کشکو خل شدند و من همین وقت
هر کرا فرمود خاضر سلفتم و بیت بات داخل میشدند تا آنکه موافقه اخراج شدند بعد از این بود و دوی این جنانه تا
بکشاپون کشید فرمودای داد این فرزندم اسمعیل نند است یا مرده طوف عرض کرد مرده است پس تمام این سی فرقه ای این
جنانه طلبید و پسر سید ومه کفتش در مردم است فرمود خداوند کوآه باش بعد از این او را غسل دادند و خوطکر کردند و بعد از
کذا کشید پس فرمودای مفضل صورت اور امکشاپون کشید پسر سید نند است یا مرده کفتش در مردم است فرمود خداوند ای
کوآه باش پس در قبر بودند انکاه فرمودای مفضل صورت اور امکشاپون باز کرد و به ممتازه ممتازه فرمود و قیمه بله نید
یا مرده هم کفته هم مرده است فرمود خداوند کوآه باش که بعد از مُسلطان شیکان خواهند کرد و بخواهند فوج عدای را
خاموش نمایند و اشاره بموسی فرمود و بعد تمام میکند فرنخود را لوکه الشرکن و بعد از این خالک رینخدند و قبر را بر کرد
اغاهه فرمود که این میت دفن شدند است یا مرده و یکی کفته هم اسمعیل فرزند شهادت و مرد ملت فرمود خدا یا کوآه با
آن وقت دست موسی بن حبیر را اکفت و فرمود اوحی است و حق با او است ما انقر ارض عالم و این حدیث پسند مسند
در چند کتاب نقل شد است و در یونان سلیمان بن محیل رمود پست که خدمت حضرت عرض کرد که ملعون از طائفه محیل
بن کفت که این برگجه قدر از برای شما خواهد ماند این سال یاد رسال و یکراست که از دنیا خواهد دافت و شما مثل کوئندلی
چویان خواهید شد و کسی از برای شما نیست که باونگان تو ایند که حضرت فرمود چرا من گفی اینست موسی بن حبیر مردی شد
و گنبد بجهة این و عصری خلوق قبیه بعی غالم بعلوم اهل بیت هم خواهد سید که جاذبین او نیز را شد و از نصیب
قاپویں نقل کرده که بحضور کاظم کتم که از پدرت پسر سید که بعد از او که جاذبین او است فرمود که موسی بعی شما غلبه هم من است
و بعد از وفات این حضرت مردم این سر و ان سرفتنند و من در نهایت ادام قائل بتو بودم بایران خود عال خبری و بن کردند
تو که خواهد بود فرمود فرزندم علیست و در بستان اتفاق کرد اذابعیل حضرت صادق آنکه فرمود آن خدا غواسم والخاخ غواص
و نصیع کرد که این امرها از من با اسمعیل بکردند با کرد خدا بتعالی از هر چیز مگر آنکه در ابوا الحسن موسی فرارداد و کنیان
فیض بن فتحار نقل کرد که خدمت حضرت صادق آن مشاهد سوال همود حضرت جواب فرمود و اسمعیل خاص بود و بخوبی
بپدر بزرگوار خود کفت و این حضرت جواب اد بعد از این اسماعیل بیرون رفت من عرض کردم فدا یه شوک اسمعیل عالم فیض
از شما نماید بامشای محمد بن فدیمات مأموره شما کندر مرگاه بعد از توهه امور با ونقوص باشد چنانچه بعد از پدر بزرگوار شما
باشد فرمود یا نیز اسمعیل نسبت بمن مثل من نسبت بپدر من نیست کفته فدا بتو شوم ملاجین میل انتیم که مردم از اطراف
بعد از تو با ورجه ع خواهند کرد و این همه سخنان تو در مدع و اظهار لطف خود دنبت با فرموده حال اکرجد انجو استه امری

میخواهی که غایب تو شود در این مرد عده از منفعت کفت علم غیر ندارم فرمود میگوییده قدر آمده ذاری که تو برسد کفت و دوست
اشنیه اخضرت کشته ندی که سپاهیانشی فداشت درآورد و باز وداد و فرموده این نداعت تو بر حال خود باعثیتی اذاء الله
منفعی که دننظر داری تو برسد عمری برخواست و سرمهنجا بر ابوبُسید واستدعا کرد که از تغیر او بکند که حضرت تبتهم فرمود
دروانه شد روز دیگر در مسجد امدان جناب همیزی ذکر شد بود چون نکاه کرد با وکفت الله آعلم حیث بجهل رسانالته رفقاء او
شورش کردند و گفتند قدر بروز عجیب دیگر داشتند و مال همراه بکر میگویند مکرم پنهان شد کفت همینکه می بینید و حال بند
او هم و انا و بهتر نمی بینم و دعایم کرد و این حضرت اپر فتحای اول نزاع کردند بنا او و اهله با ایشان در مجادله و معارضه کوئی نمی
چون برگشت آن جناب بخانه خود بیاران ختم موده عال این میتواند بود یا آنکه شما میخواهید و جویی که راز امیل علم نقل کرده اند که اصله
برادران و خلاصان و غیر خلاصان خود را ازدواج دیدی اش فرنگی کرد و سپس صد و پیش زدن بسیار ابداد و صرفاً یای موسی بن
صریح اشل شد بود در میان مردم و چون مژون الرشید بمله میرفت و بدبینه مسید و اشراف و اعیان مذهبیه باستقبال
او امده بدان بذلت بعقل دیا هر کیت بعد در حال خود ای حضرت سوار استی پشید بود و پیش اپیش دیگران میرفتند بمعنی حسب
این چه چیز است که سوار شد و باین اسسه قبل از نوده خلیفه را داکن میخواهی برسی مردم با این سواری میتوان رسید و اگر
آن کی چه خواهی بگزینی ممه کس تو برسد هر چند وحدت و سلطه در امور مطلوب است سواری است منانع است از کبر و نجوت است
شدن بلند بر است از ذله فاشه و سواری الاغ و از همه امکن نمان خود فتیه تردد و دکاب خدا بهتر حفظ نموده بود و چنان
صدایی داشت در فراموش قرآن که هر وقت میخواهد میگردید و مه کس زایگر به میاند لخت و اهل مدینه نام او را زین الحمد
که از این کاظم او را نامیدند بعلت شدت حلم و تجمل و صبر او بر هر ظلمی و بد رفتاری که داشت با وهم می اندوند تا اینکه
حسب زندان ایشان شهید شد و علماء امیل شت و جماعت همی از اندور را پس کرده اند مثل خطب خوارزی در زادیه بنداد
و سلیمان در رساله قوامته و ابو صالح مؤذن در اربعین و این بطعم در ایمانه و شبلود و گشت و بیان و احمد بجنبل با وجود
اخلاقی که ای امیل بکت داشت هر وقت روزات میگردید میگفت حدیثی و سی این حصیر عن ابیه تا پیغمبر و دیگر میگفت ای امیل
که اگر بر دیوانه میخواستند بپوشش میگردند و در سخاوت و بخشنده که مشهور و مسلم بود چنانچه نقل کریم و نقل کرده اند که من میتوان
دو اینچی مرسنای خدمت آن جناب که در رونق عید نو و فریضین در مجلل از برای هنیت و مبارکباد و اینچه میگویی و زندگی
محفه و هدیه بهر جواب داد که هر فکر را تپیش کردم در اخباری که از جمله سول خدا رسید ای این عیین بظر نه رسمی
و این طریق پادشاهان عجم بوده و اسلام حکم کرد منصور کفت که ما این عمل ایجتهاد اسباب و نظر و نشانش کیان میگنم
شایند ای و احمد تم میهم که بیشین پس اخضرت ذکرت و پادشاهان و امراء و شکریان به هنیت و مبارکباد برآیند
پیش بند و مذاپیا و تخفیف بسیار بجهة اینها و دندوکی از اینها می منصورین بالای سر او ایستاده بود و سیاھ و میگرداند
مردم می اندند پس دیگر مردم پیر مردی دیگر ای ای ای و میگشان
سه بیت که جمله دنبیاره جلت تحسین بن علی کفت هم است بجهة توهد پیر او و عیام محبت لاصقول علاله فرنز
و قد علا لغبار و لاسه هم فلذت دوزن حرایش تیهور جدله و الدروع عزاد آلام انتقضت ای تمام و عافها عن
جیمه که ای اخلاق لار و ای ای که ای حضرت کاظم فرموده دیده بکت امبلو لکردم بیشین بارگ الله بیک و سرخود ایلند نمود
و باین خادم منصور کفت که بپیر با هم المؤمنین بکو که این اموالی که جمع شد است چه میفرمایی و مایک که چون خادم نفت کفت
منصور کفت بکو که همانها را بتوین خشیدم و هر کاری که خواهی بانها بکن حضرت بان مر پیر فرمود که مه ایهار ایکر که تو بخشمیدم